

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۲۵ سپتمبر ۲۰۱۶

جنون ریختن خون در ارتش امریکا

۲

به ادامه گذشته:

در قسمت اول وعده نمودیم که علل و چرایی این جنون آدمکشی در ارتش امریکا را خواهیم دید. اینک قبل از آن که به وعده وفا نمایم، به ناگزیر باید بیفزایم:

آنچه در ذیل از نظراتان می گذرد، برداشت هائیتست که خودم از چگونگی پرنفوس شدن قاره امریکا در کل، و ایالات متحده امریکا به صورت خاص در جریان ده ها بدان دست یافته ام، این که تا چه حد می توانند، تمام واقعیت را بیان دارند، به یقین عاری از نقص و کمبود نمی باشد، شرکت سایر علاقه مندان بدین بحث، چه به منظور انتقاد از برداشت‌هایم و چه هم به منظور تصحیح و یا تکمیل آن، نازدم، منتی است بر من از جانب آنهایی که به موضوع علاقه گرفته، در بحث اشتراک می ورزند. این شما و اینهم آنچه در زمینه اندیشیده و تقدیم می دارم:

۱- تا جایی که از مطالعه تاریخ بس کوتاه مدنیت سفید پوستان در ایالات متحده امریکا بر می آید، نخستین عامل "جنون ریختن خون در ارتش امریکا" بر می گردد به چگونگی ایجاد، شکل گیری و ساختار اجتماعی ایالات متحده امریکا. زیرا قاره امریکا در کل و اتازونی به صورت خاص، خلاف جوامعی که از تاریخ کهنی برخوردار بوده، شکل گیری جامعه روند و رشد دیالکتیکی خود را داشته است، یعنی از ترکیب یک زن و مرد با پیدایش اطفال، به همین سلسله فامیل، قوم و قبیله و سرانجام کل جامعه از یک سو بر مبنای روابط و عواطف فامیلی و خانوادگی و از سوی دیگر موقعیت و نقش افراد در تولید نعم مادی، آحاد جامعه جایگاه خاص شان را یافته اند، در اتازونی این روند کاملاً معکوس بوده، از همان نخستین روز هائی که "کریستف کلمب ۱۴۹۲" و به دنبال آن "امریکو وسپوچی" پای شان را بر زمین قاره جدید گذاشتند، اگر از یک ربع قرن اول ورود شان که آن زمان سفید ها چنان در اقلیت بودند که توان تقابل با باشندگان بومی این قاره را نداشتند بگذریم به جرأت گفته می توانم بعد از آن در تمام این ۵۰۰ سال، جنایاتی که بر بومیان این قاره رفته است، در طول تاریخ بشر بی سابقه بوده است.

کشتار، قتل های عام، غصب اراضی و منابع حیاتی بومیان، تجاوز جنسی، بیجای ساختن ها و کوچ دادن های اجباری، بعد از قتل ۶ میلیون باشندده اصلی این سرزمین، بقیه را در مناطق محصور به "ریزرواوت" در واقع در یک زندان بزرگ در بند کشیدن، کارنامه ای است که سفید پوستان اروپائی به زعم خودشان در جهت متمدن ساختن بومیان و اعمار این قاره بدان تشبث ورزیده اند.

بر هیچ کسی پوشیده نیست که کشور های اروپائی به خصوص انگلوساکسون ها، در درازنای قرن ۱۶ الی اواسط قرن ۱۷، به تمام جنایتکاران، رهنان و سایر مجرمان جنائی وقتی به اتهامی دستگیر و جرم شان به اثبات می رسید، دو پیشنهاد می نمودند، یا مدت زمان حبس و محکومیت شان را در زندانهائی که بهترین شان "باستیل" معروف بود، بگذرانند و یا این که در قاره جدید زندگانی جدیدی را در آزادی کامل آغاز نمایند. آشکار است که اکثر آن جنایتکاران و رهنان و مجرمان، قاره جدید را بر زندان ترجیح داده، بدانجا مسافرت می نمودند.

بدین ترتیب قاره جدید به صورت عمده از جنایتکاران اروپائی در حالی پر نفوس می شد که هیچ نیروی بازدارنده ای را در مقابل شان نداشتند. در واقع اروپای انگلوساکسون، با چنین افرادی بود که امریکای شمالی را پر نفوس ساختند، افرادی که به جز، قتل و خونریزی چیز دیگری در چانته نداشتند.

خوانندگان عزیز!

شما به کتبی که در همان زمان راجع به شهر های امریکا نوشته شده مراجعه کنید، حتماً خود در آن کتب به وضاحت خواهید دید که شاخصه هر شهری در چند چیز خلاصه می شد:

- یک سرمایه دار و بانکدار خونخوار، توطئه گر و فریبکار که عده ای مسلح را به دور خود جمع نموده، به وسیله پولش، امور شهر را به نام مردم اداره می نمود.

- یک کلانتر پولیس- شریف- یا قومندان امنیه که تقریباً تمام آنها هفت تیر کش ها و قاتلانی بودند که دیگران از وی هراس داشته، با وی رو به رو نمی شدند.

- یک دفتر روزنامه شهری که به صورت عمده، اخبار شطارت های کلانتر و مهربانی های بانکدار را پوشش داده، همیشه مردم را علیه بومیان اصلی آن سرزمین تحریک می نمود.

- یک کلیسای چوبی با یک کشیشی که دستنگر و معاشخور همان بانکدار بود و بس.

- یک رستوران که در کنار تهیه غذا عمدتاً مرکز سکس و قمار نیز بود.

در چنان نظامی وقتی سرمایه در کنار زور و تزویر و پوشش تحمیقی رسانه محلی می خواهد دنیایش را اعمار نماید، مسلم است که آن دنیا، نمی توانسته یک دنیای باشد انسانی و به نفع عامه مردم، بلکه دنیائی می توانست باشد - که بود- مبتنی بر زور و اسلحه، اگر حرف از آزادی و دموکراسی هم زده می شد، دموکراسی آنها چیزی نبود به غیر از "دموکراسی مبتنی بر اسلحه".

در چنان وضعیتی وقتی قدرت دولتی به آهستگی شکل گرفت، گذشته از آن که تمام سیاستمداران، اداره کنندگان و دولتیان بدون استثناء ریشه در آنهایی داشتند که بیشتر از همه قتل نموده خون ریخته بودند- خانواده بوش یکی از برجسته ترین نمونه های آن است- ارتشی را که به وجود آوردند از افراد همان جامعه بود. افرادی که در کل از اجتماع قبلی و خانوادگی رانده شده، به مناطق اشغالی آورده شده بودند تا در عوض آزادی خودشان، منافع حاکمیت اشغالگر انگلوساکسون را بدون هراس از بازخواست گسترش بدهند. افرادی که هم در درون جامعه و هم در درون ارتش، بروز عواطف انسانی، می توانست برایشان لکه ننگی به شمار برود. افرادی که مراحل ترقی آنها کاملاً وابسته بدان بود که در کارنامه شان به چه تعداد سرخپوست و یا مخالفان دولت را به قتل رسانیده اند.

بر همین مبنا می توان گفت: ارتش امریکا در ذات و ماهیت خود، یک ماشین سرکوبی است که با یک نصب العین به وجود آمده، بکش، بکش و باز هم بکش تا نه تنها خطری تو را تهدید نکند بلکه نیروهای مقابلت با یادآوری از انتقام وحشیانه ات، گریزه تقابل با تو را از دست بدهند. بکش و باز هم بکش تا ستراتیژی تخویف مقابل، چنان کارگر افتد که هیچ نیروئی جرأت تقابل با تو را نداشته باشد. این همان کاریست که ارتش امریکا در جریان قرون ۱۶، ۱۷ و ۱۸ علیه

باشندگان بومی امریکای شمالی انجام داده اند، این همان کاریست که در جریان جنگهای داخلی بین شمال و جنوب آن را انجام داده اند، این همان کاریست که در تمام قرن ۱۹ علیه همسایگان جنوبی خود به ویژه مکزیکو انجام داده قطعات بزرگی از قلمرو آن را با خود ضمیمه ساخته است، این همان کاریست که در جریان جنگهای جهانی اول و دوم به خصوص جنگ جهانی دوم علیه مردم بی دفاع المان بعد از سقوط هیتلر انجام دادند، این همان کاریست ضمن تجاوز خونبار بر کوریا، ویتنام، لاوس و کامبوج انجام داده، با استفاده از سلاح های کیمیائی ده ها نسل بعدی را نیز از تغییرات جوی و انسانی آن دیار متضرر ساخته است و این همان کاریست که اینک در افغانستان، عراق و سوریه خودش و در یمن نوکر گوش به فرمانش خاندان "اهل سعود" انجام داده و می دهند.

هرگاه خواسته باشیم، همین قسمت را مختصر جمع نمائیم، گفته می توانیم جامعه مبتنی بر اسلحه امریکا، در طی قرون، فرهنگی را به وجود آورده اند که آن فرهنگ را می توان "حقانیت زور" نامید. آنها به تجربه دریافته اند که در جنگها فقط طرف ضعیف و شکست خورده پای میز محاکمه کشانیده می شود، نه طرف غالب و پیروز.

۲- دومین نکته ای که هریک از ارتشیان ایالات متحده امریکا را بالقوه یک چنگیز و یا یک آتیلای می سازد، طرز تربیت و پرورش آنها در درون قطعات نظامی، مکاتب و یونیورسیتی های نظامی آن کشور می باشد.

هرچند در این زمینه به صورت رسمی بسیار کم مطلبی بیرون داده می شود، مگر تا جایی که از کتابهای به اصطلاح تفریحی و فلمها بر می آید، سیستم تدریس و پرورش افراد نظامی در اتازونی قسمی سازماندهی شده است، که شاگردان در هر سن و سالی که در آنجا پای می گذارند، وقتی فارغ می گردند از آنها امتحان گرفته نمی شود که تا چه حدی به مفاهیم تکتیک و ستراتیژی وارد اند، امتحان آنها در کل خلاصه می گردد به این که تا چه حدی از کدام نوع سلاح هائی می تواند استفاده کند و به چه میزانی وجدان انسانی اش را در جریان تحصیل و آموزش از دست داده، به یک ماشین قتاله مبدل شده است.

این طرز تربیت و بریدن از انسانیت تا حدی در درون ارتش امریکا نهادینه شده است، که هرگاه فردی از افراد عسکری کدام زمانی به اساس ندای وجدانش، دست به اعتراض و یا افشاء گری بزند، اگر چانس بیاورد و از طرف دیگر همقطاران سر به نیست نگردد، سالها زندان توأم با تحقیر "افشای اسرار نظامی" انتظارش را می کشد.

۳- سومین عاملی که به نظر من در تربیت و پرورش افراد ارتش امریکا به مثابه قاتلان سفاک و بیرحم نقش مؤثری بازی می کند، حمایت بیدریغ و بدون چون و چرای فرهنگ از ماشین سرکوب و کشتار ارتش و تبلیغ لگام گسیخته فرهنگ نظامیگری و کشت و کشتار و تقدیر از خشونت و قساوت می باشد.

خوانندگان نهایت عزیز!

شاید برای تمام آنهایی که در داخل افغانستان زندگانی می نمایند امکان دسترسی و استفاده از صد ها هزار مجله، روزنامه و جریده ای که همه روزه در امریکا منتشر می گردد نباشد، تا بتوانند از نزدیک خود شاهد آن باشند که چگونه خشونت به صورت سیستماتیک آنهم به مثابه یک ویژگی برتری امریکائی تبلیغ می گردد، مگر آنهایی که با سینما آشنائی دارند، با تلویزیون مناسبات خصمانه ندارند و از طریق اینترنت با دنیای بازی های الکترونیک آشنا هستند، به خوبی می توانند متوجه شوند که فرهنگ و هنر چگونه در خدمت تقدیس همه روزه خشونت امریکائی اشتغال دارد.

اگر از صد ها هزار فلم کارتونی که ذهن اطفال را حین شکل گیری استخوانبندی شخصیتی آنها یعنی بین سنین ۳ الی ۷ سالگی می سازد بگذریم، و تنها هالیوود مرکز پخش هنر سینمائی امریکا و جهان را در نظر بیاوریم و باز هم از صد ها هزار فلمی که به جز سکس و خشونت پیام دیگری را نمی رسانند، بگذریم و توجه خویش را به آن فلم هائی معطوف

بسازیم که تنها به موضوع جنگ پرداخته اند، حال می خواهد جنگ جهانی اول باشد و یا دوم و یا هم تجاوزات امریکا بر کوریا، ویتنام، لاوس، کامبوج، عراق، افغانستان و سوریه؛ در تمام آنها مشاهده می نمائید که چگونه سربازان عقده ئی و بی بند و بار امریکائی دشمنان را "قلع و قمع" می کنند، چگونه از کشته ها پشته می سازند، چگونه خانه ها را ویران و مزارع را آتش می زنند، اما یک موش را نجات داده، به مثابه سمبول انسان دوستی و عتوفت امریکائی با خود به امریکا بر می گرداند و در امریکا هم چطور عملکرد جنایتکارانه اش مورد تقدیر و ستایش قرار می گیرد. اگر این حکم من را قبول ندارید لطف نموده به مثابه مشت نمونه خروار، "رمبو" ها را بار دیگر تماشا نمائید.

وقتی فرهنگ و هنر از همان آغاز طفولیت مشوق جنگ، کشتار انسانها و تقدیر از آنهایی باشد که ظاهراً به سمت حق قرار دارند، ظاهراً به خطری که ارزش ها و طرف حق و ناحق را خودشان تعیین می دارند، انسانی که در بطن چنان فرهنگی پرورش یافته و با مجوز کشتار انسانها به جایی فرستاده شده و وظیفه کشتار بومیان آن خطه را بر دوش می گذارند، چه می تواند انجام دهد به غیر از آنچه آموخته و به انجام آن توظیف شده است. یعنی بکش و باز هم بکش.

۴- نکته چهارمی که از نظر من در پرورش یک مشت جنایتکار در پوشش ارتشیان در امریکا نقش براننده ای بازی می کند، مصونیت قضائی نسبی آنها در داخل کشور و مصونیت قضائی مطلق آنها در خارج از خاک امریکا می باشد. قبل از ورود به بحث از منظر مورد نظر ما نخست به گزارش وزارت دفاع ایالات متحده امریکا به ارتباط تعداد پایگاه های نظامی آن کشور در اقصا نقاط جهان توجه تان را جلب می نمایم:

«به گزارش وزارت دفاع امریکا که تحت عنوان *Base Structure Report* در سال ۲۰۰۷ منتشر شده است: امریکا در ۳۹ کشور پایگاه بزرگ نظامی و در ۱۴۰ کشور ایستگاههای نظامی دارد.

امریکا به استثنای خاک خود در پنج قاره جهان جمعاً ۸۵۰ پایگاه نظامی دارد. این کشور در خاک خود نیز به طور رسمی ۵۳۰۰ پایگاه نظامی دارد. برابر گزارش مرکز پژوهش های بین المللی کندی، امریکا در حال حاضر ۷۰۰ تا ۸۰۰ پایگاه زمینی، بحری، هوایی و جاسوسی در خارج از امریکا دارد. به طور مشخص ۷۳۷ پایگاه در ۱۳۰ کشور خارجی قرار دارند که تعدادی از آنها اردوگاه های موقت هستند. تعداد مراکز و پادگانهای ارتش امریکا در خاک آن کشور به ۶۰۰۰ می رسد.»- ویکی پدیا-

خوانندگان نهایت عزیز!

لطف نموده به ارقام داده شده، بار دیگر نظر اندازید. موجودیت ۸۵۰ پایگاه نظامی در خارج از خاک امریکا، هرگاه در هریک به صورت متوسط صرف هزار نفر سرباز، افسر، افراد مربوط به خدمات لوژستیک و اکمالات، میخانیک و کارمند اداری وجود داشته باشد، به جرأت گفته می توانیم که حدود ۸۵۰ هزار شاغل امور نظامی اتازونی در خارج از خاک آن کشور اجرای "وظیفه" می کنند.

در صورت عادی زمانی که عملکرد حدود ۸۵۰ هزار انسان مطرح بحث باشد، چه کسی می تواند ادعا نماید که در چنان کتله عظیمی هیچ اتفاقی نمی افتد که نظر دیگران را به خود جلب نماید. اما وقتی پای زندگانی عادی در میان نباشد، بلکه آن کتله ۸۵۰ هزار نفری، همه سرباز و افسر و کارمند خدمات نظامی متعلق به ارتشی باشد که از گهواره به افراد خود چگونه کشتن را آموخته، کشتار های عظیمی را در تاریخ خود دارد که تا کنون هیچ یک از مدنیت های قدیم و حاضر تا بدین حد دست شان به خون آغشته نبوده است، باید از خود پرسید که آیا واقعاً هیچ جنایتی انجام نمی دهند که مردم باخیر گردد؟

پاسخ سؤال کاملاً روشن است، آنها در هر جایی که هستند با تکیه بر مصونیت قضائی که مشتی وطن فروش از قماش "کرزی ها، سپینا ها، غنی ها، عبدالله ها" و سایر وطن فروشان برای آنها اعطاء نموده اند، بدون هراس از بازخواست و

محاکمه، هر آنچه می خواهند در مناطق تحت سلطه شان که چیزی بیشتر از مستعمرات شان نیست، انجام می دهند، مگر نه تنها کسی حق ندارد بر آن انتقاد کند، بلکه هیچ کس و نهادی هم حق ندارد آن را رسانه نی بسازد، اگر فردی جرأت می کند و آن جنایات را رسانه نی می سازد می باید به مانند خانم "جلسی منینگ" که با سایت "ویکی لیکس" همکاری نموده اسناد جنایات ارتش امریکا در عراق را به آن سایت داده بود، برای سالیان طولانی در زندان، محبوس گردیده به بهانه های متعدد، شکنجه های غیر انسانی را تحمل نماید.

همین حالتی که هیچ یک از نظامیان امریکائی را نمی شود در خارج از امریکا پای میز محاکمه کشانیده، به وسیله قضاتی که جرم در آنجا صورت گرفته، محکمه نمود و تمام افراد نظامی امریکا حق دارند تا با وجود هر نوع جنایتی فقط در کشور خودشان، با قضاوت خودشان و قوانین خودشان محاکمه شود، در ذات خود چنان مصونیت قضائی را برای افراد نظامی ارتش امریکا تضمین می نماید، که آنها اگر به صد ها تن را هم بکشند، کمترین گزندى به آنها وارد نمی شود.

با در نظر داشت نکات فوق که به یقین تمام عوامل را شامل نمی گردد، به جرأت می توانیم حکم نمائیم که آنچه را ارتش امریکا بعد از افشای جنایات نظامیانش به مثابه اشتباه فردی و انسانی و یا هم نقص "برچی پیمان" ها قلمداد می نماید، مطلقاً حقیقت نداشته، تمام آن جنایات زنجیره به هم پیوسته ای اند که همه در خدمت ستراتیژی معین امریکا قرار دارند.

جهت روش شدن مطلب بر می گردیم به خاور و چرائی کشتار سربازان سوری و سپردن پایگاه آنها به داعش: به یقین از طریق رسانه ها تا کنون دریافته ایم که از آغاز تجاوزات پیاده نظام ناتو بر خاک سوریه در وجود داعش و سایر نمایندگان و داعیان "اسلام سیاسی"، مرز های هوائی سوریه بار بار در کنار سایر کشور ها، از طرف اسرائیل نیز مورد تجاوز قرار گرفته ، صهیونیستها هر زمانی که احساس می نمودند، موجودیت بخشی از پیاده نظام ناتو توسط ارتش سوریه با خطر مواجه شده است، توسط طیارات جنگی شان به بمباران ارتش سوریه و متحدین شان پرداخته، داعیان "اسلام سیاسی" را از مخصه نجات می دادند.

این روند در همین یکی دو هفته اخیر از طرف ارتش سوریه زیر سؤال رفته، دافع هوای سوریه دو فروند طیاره بمب افکن اسرائیلی را که بر خاک شان تجاوز نموده مشغول بمباران نیروهای ارتش سوریه بود، با فیر راکت های زمین به هوای ساخت روسیه سقوط دادند. - این گناه اول- و واضح است که اسرائیل هم از ترس پوتین نخواست خود وارد میدان شده، جنگ تمام عیار و اشکاری را علیه سوریه آغاز نماید.

دومین گناه ارتش سوریه، پافشاری آنها در تفتیش و بازرسی موتر های لاری بود که زیر نام کمک به باشندگان حلب، قرار بود اجازه ورود به آن شهر را ببیند. ارتش سوریه از طریق روسیه و منابع مربوط به "میت" -استخبارات ترکیه- مطلع شده بودند که لاری ها در پوشش کمکهای ملل متحد، در صدد انتقال اسلحه برای نیروهای پیاده نظام ناتو یعنی بوقلمون "داعش" و "النصره" می باشند، بناء پافشاری بر تفتیش و بازرسی داشتند. - گناه دوم-

وقتی رژیم اسد دومین گناهش را نیز مرتکب شد، واضح بود که نیروهای نظامی ایالات متحده امریکا نمی توانست آن "گستاخی" را بدون پاسخ بگذارد. پاسخش هم روشن و اشکار بود ۸۰ نفر کشته، بیش از صد تن زخمی و برانی پایگاه نظامی آن کشور و انتقال آن به "داعش".

این رشته سردراز دارد.